

Müge Galin, *Between East and West: Sufism in the Novels of Doris Lessing*. Albany: State University of New York Press, 1997. xviii + 280 pp.

ماگ گالین، میان شرق و غرب: عرفان در رمان‌های دوریس لسینگ. آلبانی:

انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک، ۱۹۹۷. ۸ + ۲۸۰ صفحه.

اعلام نام دوریس لسینگ به عنوان برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۰۷ سؤالی در اذهان برانگیخته است: آثار لسینگ چه ویژگی مشخصی دارد؟ بی‌شک، زن بودن تنها دلیل نیست چون زنان بسیاری پیش از او این جایزه را به دست آورده بوده‌اند. همچنین، درباره تبعیض نژادی در افریقا نوشتن، یا از زنان پیشگام فمینیست در نیمه دوم قرن بیستم محسوب شدن، یا حتی نویسنده‌ای متعهد بودن، هیچ یک نمی‌تواند دلیلی برای کسب این جایزه ادبی باشد. قبل از او نام سیمون دو بووار و ماری وولستون کرافت به ذهن متبادر می‌شود.

حتی این نکته که لسینگ در دوره‌ای از زندگی (دهه هفتاد میلادی به بعد) متوجه اشتباهات گذشته‌اش در مورد دیدگاه‌های فمینیستی و اجتماعی‌اش شد و صریحاً به آنها اعتراف کرد - اشتباهاتی که باعث شد تا بسیاری از هم‌فکرانش از هر دو جبهه او را مورد سرزنش قرار دهند - دلیل این امر نبود. بسیاری از نویسندگان هم‌عصر او از زن و مرد چنین تحولات فکری را گذرانده بودند. حتی ابراز ناخرسندی و اعتراض به ابرقدرت‌هایی که تصور می‌کنند مقدرات دنیا را در دست دارند دلیلی برای انتخاب او به شمار نمی‌آید. در این زمینه دیگران نیز، من جمله هم‌وطنش هارولد پینتر، برنده جایزه نوبل ادبیات، و اسقف اعظم کانتربری، شخصیت برجسته اجتماعی دیگری از همان خطه، بر او تقدم دارند.

آنچه دوریس لسینگ را از نویسندگان بریتانیایی هم‌نسل خود متمایز می‌کند (البته علاوه بر موفقیت‌هایی که در بالا ذکر شد) علاقه خاص او به عرفان اسلامی و تلاش برای استفاده از این دیدگاه نو در درون‌مایه‌های نوشته‌هایش است. در واقع، او به گروه نویسندگان مدرن شرق‌گرایی همچون ا. م. فارستر و هرمان هسه تعلق دارد. نکته قابل توجه دیگر این است که او شاید کاملاً ناخودآگاه با سنت قدیم‌تری از نویسندگان غربی متأثر از عرفان، که از دانته و شکسپیر شروع می‌شود و تا بایرون و امرسن ادامه می‌یابد،

پیوندی دوباره یافته است یا با آن احساس همبستگی می‌کند. بنابراین، نگاهی به کتاب ماگ گالین در باره عرفان در رمان‌های لسینگ کاملاً موجه است.

ارتباط میان عرفان اسلامی و بیان ادبی، چه در تاریخ ادیان و چه در ادبیات تطبیقی جهان، پدیده نادری است. تأثیر عمیق و همیشگی عرفان در خلاقیت و ذهن ادبی، چه در گذشته و چه در عصر حاضر، چه در فرهنگ اسلامی و چه در فرهنگ غربی، حوزه پژوهشی گسترده‌ای است که هنوز تمام ابعاد آن به صورت کامل مورد بررسی قرار نگرفته است. البته بسیاری از حوزه‌های مهم ادبیات گذشته آسیای غربی، مانند ادبیات عربی، فارسی، کردی و ترکی، مدت‌ها با عرفان عجین بوده‌اند و با این ویژگی شناخته می‌شوند. گستره این تأثیر به قرن بیستم و آثار نویسندگان مدرن، از جمله محفوظ، البیاتی، القتانی و دیگران، نیز کشیده شده است. به عنوان مثال، محفوظ، که از بقیه سرشناس‌تر است، زمانی که دانشجوی فلسفه دانشگاه قاهره بود برای نوشتن مقاله‌ای درباره عرفان به تحقیق و تجسس پرداخت. بعدها نیز چند مقاله در این زمینه نوشت و برخی از شخصیت‌های فراموش‌نشده‌ی آثارش صبغه عرفانی دارند. چنین دل‌مشغولی عرفانی در ادبیات غرب، از قرون وسطی تا دوره حاضر، از ریمن لال و راجر بیکن تا شکسپیر و بایرون و امرسن، و از دانته تا دوریس لسینگ، کاملاً مشهود است. خواننده علاقه‌مند می‌تواند به مطالعات رابرت گریوز (درباره راجر بیکن)، مارتین لینگر (درباره شکسپیر)، آسین پالاسیوس (درباره دانته)، رابرت بریفالت (درباره سنت عشق درباری)، ناجی کوجان (درباره بایرون) و آرتور کریستی (درباره امرسن) مراجعه کند.

بی‌تردید هر مطالعه‌ای در این زمینه به دو نکته اساسی توجه خواهد کرد. اولین نکته سازگاری رویکرد عرفانی با ذهن ادبی است. کلید این قرابت را باید در رویکرد عرفا به امور متعالی و معنوی و تمثیلی جست، اموری که این قرابت را به دنیای تخیل نزدیک می‌سازد. عرفان، که به طور سنتی در مقوله فلسفه مذهب و تصوف قرار می‌گیرد، از آن جهت که می‌تواند همزمان رویکردی دنیوی و روحانی باشد منحصر به فرد است، و لذا نویسندگان بسیاری در طول اعصار و قرون تجربه عرفانی را در راستای فرآیند آفرینش ادبی دانسته‌اند. دومین نکته، به نظر می‌رسد که عرفان در میان دیدگاه‌ها و تجربه‌های مذهبی هم منحصر به فرد باشد. از این جهت، عرفان پلی است میان شرق و غرب، و لذا شکاف بزرگ دیگری یعنی شکاف میان تجربه مذهبی و ادبی، روحانی و

دنیوی را (همان طور که قبلاً بدان اشاره شد) پر می‌کند. نهایتاً همه این مسائل ما را به درک جدیدی از رابطه میان تجربه روحانی و فرایند خلاق ادبی رهنمون می‌گردد.

از همه مهم‌تر، عرفان ترکیبی است از علم و شعر، مذهب و فلسفه، هنر و الوهیت، مادیات و معنویات، امر شرعی و امر عرفی. عرفان به‌همان نسبت که پدیده‌ای ادبی و هنری است، مذهبی نیز هست. به همین دلیل است که عرفان با طبیعت ترکیبی فرایند ادبی، و در واقع، به طور کلی با فرایند خلاق بسیار سازگار است.

به عقیده ماگ گالین، دل‌بستگی دوریس لسینگ به عرفان به سال ۱۹۶۲ و انتشار دفترچه طلایی برمی‌گردد، که به‌نوعی پیش‌بینی رویکرد لسینگ به عرفان بود، یعنی مایه غالبی که رمان‌های بعدی‌اش، از جمله *خاطرات یک بازمانده* (۱۹۷۴)، بر پایه آن بنا شده است (۶۴). گالین معتقد است که «در بطن عرفان، تکامل فردی و جهانی یک ضرورت است. مردان و زنان خود و توانایی‌هایشان را هیچ‌گاه درک نمی‌کنند» (۶۷).

چنین برداشت‌های عارفانه‌ای در جای‌جای رمان‌های لسینگ به چشم می‌خورد. گالین چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «عرفا بشر را ناقص می‌پندارند و لذا توصیه می‌کنند که با تلاش به شیوه عرفا از جایگاه بشری ناقص خود را فراتر برند. این وضعیت نه‌تنها مبین موقعیت و توان بشر در بیشتر رمان‌های لسینگ است، بلکه آگاهانه در زندگی شخصیت‌هایش مورد تأکید قرار می‌گیرد» (۶۸).

با روی آوردن لسینگ از کمونیسم به تصوف، که گالین آن را با دل‌بستگی دوگانه گراهام گرین به کمونیسم و مذهب کاتولیک مقایسه می‌کند، نویسنده نتیجه می‌گیرد که «عرفان نه‌تنها میان وابستگی‌های فکری لسینگ تضاد و کشمکش ایجاد نمی‌کند، بلکه لایه جدیدی از دانش بر معلومات قبلی‌اش می‌افزاید» (۶۵).

به عقیده گالین، بعد از آنکه لسینگ در اوایل دهه ۱۹۶۰ مجذوب عقاید عرفانی شد، تشابهات فکری و تجربه‌های عرفانی به شکل علنی‌تر و روشن‌تر در رمان‌های بعدی‌اش جلوه‌گر گردید. بنا براین، *خاطرات یک بازمانده*، مانند داستان‌های عرفانی، باید در سطوح معنایی مختلف خوانده شود. درحالی که خواننده لایه‌ها را یکی پس از دیگری برمی‌دارد، وارد طیف‌های عمیق‌تری می‌شود که، از یک‌سو، به خوانش‌های سیاسی و بلاغی، و از دیگر سو، به خوانش‌های روان‌شناختی و عرفانی منتهی می‌گردد. با قبول

این نکته که لسینگ با عرفان آشنا بوده است، خوانش عرفانیِ خاطرات یک بازمانده، بی‌آنکه سایر خوانش‌ها را مردود شماریم، موجّه و منطقی جلوه می‌کند» (۶۶). گالین چنین استدلال می‌کند: «یکی از دلایل اصلی تأثیر عرفان در لسینگ این است که، در مقایسه با گذشته، روح امید و ایمان بیشتر در رمان‌هایش به چشم می‌خورد» (۱۵۳). البته، این بدان معنا نیست که لسینگ ادبیات عرفانی می‌نویسد. در واقع، گالین معتقد است که یگانه نتیجه‌گیری منطقی این است که «لسینگ تنها با اتکا به یک سنت خاص نمی‌نویسد. او نه بریتانیایی است نه رودزیایی و نه ایرانی، نه مسیحی است و نه مسلمان، نه نویسنده غربی کاملاً بدبین و نه نویسنده کاملاً عرفانی. او پرسش‌گری است که از زیر سؤال بردن وضعیت موجود و برقرار کردن راه‌های جدید ارتباط با خوانندگان هراسی به دل راه نمی‌دهد» (۱۵۴).

گذشته از این، گالین معتقد است که در ارزیابی نقش پیچیده لسینگ به‌عنوان «سفیر شرق در غرب»، باید به «صافی سنت‌های ادبی غرب» که لسینگ از طریق آن پیام عرفان را دریافت کرده و آن را به خوانندگان غربی انتقال داده است توجه کنیم. از این منظر می‌توان او را با دیگر نویسندگان و متفکران غربی قرن بیستم چون ا. م. فارستر، هرمان هسه، و کارل گ. یونگ که برای دستیابی به منابع الهام به شرق و سنت‌های شرقی روی آوردند مقایسه کرد (۱۵۶). اما، شاید بیشتر از هر نویسنده مدرن غربی دیگری، لسینگ وحدت بنیادین شرق و غرب و تجسم چنین وحدتی را در عرفان یافته باشد. او می‌گوید: «عرفا به این شعار عقیده ندارند که شرق همیشه شرق است و غرب همیشه غرب. برعکس آنها معتقدند که عرفان، در اساس و جوهر، و نه لزوماً تنها در اسم، همواره و پیوسته در هر فرهنگی ساری و جاری بوده است» («در جهان، نه از آن»، ۱۹۷۲).

در زمانی که شاهد اظهار نظرهای ضد‌عرب، ضد‌مسلمان و ضدشرقی برخی نویسندگان معروف و استادان دانشگاه‌ها در روزنامه‌های غربی هستیم، حضور نویسنده‌ای چون لسینگ که صمیمانه معتقد به وحدت تمدن بشری، خصوصاً تمدن شرقی-غربی، اسلامی-غیراسلامی است واقعاً آرامش‌بخش است. زمانی که از واژه ساختگی به‌اصطلاح «برخورد تمدن‌ها» به‌عنوان سرپوشی برای جنگ و ماجراجویی‌های اشغال‌گرانه و غارت و نابودی و نژادکشی استفاده می‌شود و بیش از همه کشورهای

مسلمان را هدف قرار داده‌اند (دست‌کم در زمان حال)، چنین ندای انسان دوستانه، آن‌هم از شخصیتی فرهنگی و روشنفکر، بسیار در خور اهمیت است. باید از نویسندگان غربی چون لسینگ قدردانی کنیم، از همه کسانی که تکلیف انسانی روشنفکران غربی را و در حقیقت روشنفکران دنیا را، روشن ساخته‌اند. این روشنفکران دو گزینه پیش روی دارند: یا باید طرفدار این موج نژادپرستی جدید ضدشرقی و ضدمسلمان باشند، یا باید براساس ایمان به ارزش‌های اصیل انسانی و وحدت آحاد بشر علناً به افشای آن و مبارزه با آن در سرتاسر کره خاکی بپردازند.

عبدالله الدبّاع

دانشگاه امارات متحده عربی

ترجمه سمیرا ساسانی

دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز

